



دوشنبه ۲۹ تیرماه ۱۳۸۸

آزاد باد تمام زندانیان سیاسی

لیبراسیون: بسیجی ها برای کشتن تربیت شده اند

ماریو گرانی، روزنامه لیبراسیون فرانسه
برگردان از سوسن دادرس

هایشان را برآورده می کند.

بسیجی ها دوباره به جان مردم افتاده اند، از پشت دوربین آیفون دیده می شوند که در دسته های ده نفری بالا و پایین می روند. فاطمه مثل ریگ فحش می دهد» همه را می زنند: جوانان، زنان، پیران، همینطوری مردم را دستگیر می کنند و سپس مدرک سازی و با شکنجه وادار به اعتراف می کنند، روزنامه های دولتی هم سخنگوی این ها هستند و می گویند «تحریک شده از خارج» بوسیله «دشمنان جمهوری اسلامی».

علی در زمینه کامپیوتر کار می کند او معتقد است که «کلوتید رایس» دختر جوان فرانسوی، احتمالاً ساده بوده و به سئوالاتی پاسخ داده که فکر می کرده مهم نیستند. اگر سازمان های اطلاعاتی رژیم ابزار تکنیکی دارند، ولی هوش و مهارت آن را ندارند که بجز مخالفان شناسایی شده، به تلفن های دیگران گوش فرا دهند، پس همه شبکه تلفنی را قطع می کنند. این دهاتی ها را دست کم نگیرید! اینجا مانند قرون وسطی است، عقب ماندگی کامل، قضاوت یکسویه، رژیم به مردم فشار می آورد، فشار بر زندگی مردم بر اساس تهدیدهایی است که رژیم احساس می کند، مثل امروز که احساس می کند وضعیت انفجاری است.»

لیلا پنجاه و هشت سال دارد، او مخالفتش را در خیابان ها نشان نمی دهد: «نمی دانم چطور شد که روز ۱۵ ژوئن از خانه خارج شدم، خیلی ترس داشتم». شب از ساعت ده شب به بعد بالای پشت بام میروید و با همسایگانش فریاد «الله و اکبر» سر می دهد. مانند زمان انقلاب سال ۵۷، که باعث رفتن شاه شد.

دخترش صبا، خود را آماده مهاجرت به آمریکا می کند

ادامه در صفحه ۳

تهران، دو کشته دیگر بر فهرست بلند کشتگان افزوده شد. سرکوب ها تازه آغاز شده است. مرشد آموزگار جوان دبستان می گوید: «چه خبر است، این ها دستور کشتن گرفته اند!» روز ۱۸ تیر، ده ها هزار تهرانی تصمیم می گیرند ممنوعیت تظاهرات را بشکنند، دهمین سالگرد کشتار دانشجویان در خوابگاه هایشان است. «بسیجی ها در پی دستگیر کردن هر چه بیشتر مردم می باشند». فیروزه مهندس جوان کامپیوتر از تظاهرات بر گشته و آشفته است، در خانه اش را از داخل قفل می کند. یک گروه بسیجی با موتور به خیابان سرازیر می شوند، هیجان زده اند و باتوم به دست «به شکار تظاهر کنندگان» می پردازند.

وحشت و ترور در چشمهایشان دیده می شود، شبکه تلفن های دستی قطع می شود. فیروزه نفسی تازه کرد، و به اخبار رسمی دولتی که درباره شرکت اندک مردم در تظاهرات پخش می شود اعتراض می کند. «میدان انقلاب غلغله بود، فردوسی هم همینطور، خیابان های منشعب به میدان پر شده بودند. وقتی این ها حمله به مردم را آغاز کردند، ما به سوی شمال خیابان ولی عصر رفتیم، اتومبیل ها با بستن راه ها و بوق زدن، ما را در فرار کمک می کردند. بسیجی ها برف پاک کن اتومبیل های آنان را شکستند و به رانندگان حمله کردند».

بسیجی ها زنگ درها را می زنند و به درها می کوبند. فیروزه به همه گفت که از پنجره ها دور شوند «خطرناک است» هنگام تظاهرات بسیجی ها عادت کرده اند به سمت پنجره ساختمان ها تیراندازی کنند تا مردم را بترسانند، که کسی شاهد کارهایشان نباشد!

«این ها برای کشتن تربیت شده اند، آنان به قدرت و مزایای خودشان تا آخرین نفس چسبیده اند. با این ترتیب است که رژیم سرپا مانده، رژیم ده در صد مردم را روبروی بقیه گذاشته است. پول نفت هم در اختیار آنان است، و نیاز

شهرستان ها چه خبر؟

از همان اولین روزهای شلوغی های تهران مردم سراسیمه از هم می پرسیدند «شهرستان ها چه خبره» هرکس از شهر خود اخباری می داد و همه از این که تمام شهرها به پاخاسته اند خوشحال می شدند. به خصوص پس از آن که رژیم اعلام کرد آراء شهرستان ها مثل تهران نبوده و با این استدلال خواستند دهان ملت را ببندند شهرستان ها به خیابان آمدند و رژیم دروغگو را رسوا کردند. اخباری که از روزهای نخست از اصفهان، مشهد، شیراز، تبریز، زاهدان، خرم آباد، کرمان، اهواز و حتی شهرهای اطرافشان می رسید خیره کننده بود. شهرهای کوچک را راحت تر و شهرهای بزرگ را سخت تر اما زود سرکوب کردند. شدت سرکوب در شهرستان ها بالا و ضربتی بود و وقتی این شایعه پیچید که عده ای برای ادامه تظاهرات قرار است از شهرستان به تهران بیایند رژیم راه های مواصلاتی به تهران را به شدت تحت کنترل درآورد. آیا شهرستان ها را رژیم خفه کرد؟ حالا آنجا چه خبر است؟

آخرین مسافر تهران محبوب ترین مهمان فامیل است. وقتی خانه این و آن دعوت می شوی میدانی که باید اخبار را با وضوحی بیشتر از تصاویر ماهواره ای روایت کنی. تلاشت برای این که پنهان کنی در خیابان ها بودی خیلی زود با سوال هایی که می پرسند بر ملا می شود. هیجان زده دورت حلقه می زنند و بر مردم تهران درود می فرستند. به وجد می آید گاه شاد و گاه خشمگین نفرین می کنند انگار تصاویر را مستقیم از تلویزیون تماشا می کنند و گاه از شلوغی های روزهای نخست شهر برایت می گویند تا خیال نکنی مردم را تنها گذاشته اند. دوستی می گفت پس از دو روز تحصن در دانشگاه اطلاعات همه را شناسایی کرد و با خانه همه شان تماس گرفت که این اخطار آخر است. جالب است که همه می پرسند کی بر می گردی و این یعنی کی دوباره به خیابان بر می گردی.

درباره خیابان

امیرک.

امروز ۲۹ تیرماه است. درست یکماه پیش، صبح ۲۹ خرداد نخستین شماره روزنامه خیابان منتشر شد. در ابتدا روزنامه خیابان در پاسخ به مجموعه ای از نیازهای فوری شکل گرفت. حاکمیت پس از تقلب در انتخابات غیرآزاد خود، ناگهان با واکنش غیرقابل انتظار مردم روبرو شد. تظاهرات های میلیونی مردم در روزهای اولیه ی بیرون آوردن متقلبان احمدی نژاد از درون صندوق های رأی گیری، حکومت کودتا را دچار شوک کرد. هنوز گلوله های زیادی به گلوها و سینه مردم شلیک نشده بود. اما مقدمه کشتار آغاز شده بود. حمله وحشیانه به کوی دانشگاه رخ داده بود و هنوز ابعاد جنایتکار آن آشکار نشده بود. در ۲۵ خرداد که تنها فراخوان اصلاح طلبان به تظاهرات عمومی بود (فراخوانی که رسماً از سوی دعوت کنندگان آن لغو شد، اما مردم در تمام شهر از خانه های خود بیرون زدند) بین ۳ تا ۵ میلیون نفر از میدان امام حسین تا آزادی را لبریز از حضور اعتراضی کردند. صدای گلوله هایی در نزدیک میدان آزادی شنیده شد. برخی در خون خود غلتیدند، اما هنوز کسی نمی دانست چند نفر به قتل رسیده اند. نخستین اقدام کودتا قطع کامل ارتباطات و سرکوب شدید رسانه ای بود. تمام سایت ها فیلتر شد. تلفن های همراه قطع شد. سرعت اینترنت به شدت کاهش داده شد، و موج دستگیری فعالین رسانه ای آغاز شد. کودتا در نظر داشت در تاریکی مطلق ارتباطاتی، کل یک جامعه را سرکوب کند، به گونه ای که هیچ خبری از صحنه ی سرکوب به بیرون درز نکند. حکومت کودتا دو اشتباه محاسباتی انجام داد. نخست آنکه اعتراضات گسترده مردم را سازمان یافته و تحت هدایت اصلاح طلبان می دانست. در نتیجه تلاش کرد با دستگیری سریع تقریباً تمامی سازماندهندگان احزاب و سازمان های اصلاح طلب جنبش را از کار بیاندازد. هدفی که به دلیل خودجوش بودن اعتراضات مردم به آن دست نیافت. اشتباه دوم، درک سنتی از رسانه و خبررسانی بود. توقیف روزنامه موسوی، ممنوع کردن فعالیت خبرنگاران خارجی و سپس اخراج سریع آنها از ایران، دستگیری وسیع و سریع روزنامه نگاران حرفه ای و منتقد (که در ادامه به دستگیری عکاسان روزنامه ها نیز رسید)، فیلترینگ سایت های خبری و سیاسی، پخش پارازیت و قطع موقت امواج تلویزیون های ماهواره ای، از جمله اقداماتی بود که کارشناسان کودتا برای قطع کامل جریان اطلاعات انجام دادند. اما تکنولوژی های نوین ارتباطی و ارتباطی فراتر از تخیل رباتیک های کودتا عمل کردند. هر شهروند به یک فعال رسانه ای تبدیل شد. دوربین های موبایل، دوربین های دیجیتال غیر حرفه ای، کی بورد های کامپیوترها، مهارت جوانان در دور زدن فیلترینگ، ابزارهای بودند که در خدمت پدیده ای زیرین و پنهان درآمدند: هوش جمعی. حکومت تنها حریفان سیاسی خود را می دید. حکومت متوجه جامعه نبود. دیکتاتوری همواره کور بوده است. آنها جامعه را نمی شناختند و ناگهان با جنبش پیکره ی غول آسایی روبرو شده بودند که هوش جمعی آن، نقطه مقابل کودن وارگی کارشناسان و خبرگان دیکتاتوری بود. خبر، اطلاع، و گزارش در مقیاسی چنان گسترده تولید شد و به جریان درآمد که تمام تکنولوژی های وارداتی گرانبها، خریدهای میلیاردری دولت احمدی نژادی از کمپانی های نوکیا و زمینس برای سرکوب و سانسور مردم، در برابر مردم تحقیر شد. شهروندان عادی جان خود و امنیت خود را در خطر انداختند تا سانسور را بشکنند. همانطور که جان و امنیت خود را در خطر افکنده اند تا کودتا را شکست دهند. این محتوای رسانه ای به یک رسانه نیاز داشت. رسانه ای آزاد که فارغ از ملاحظاتی باندی ملی و بین المللی قدرت، ندا و نگاه شهروندان عادی کوچک و خیابان ها، فریاد خنجره ی سلب صدا شدگان دیروزین را انعکاس دهد و در جامعه منتشر کند. روزنامه خیابان در چنین لحظه ای از تاریخ متولد شد. رسانه ای که بتواند از سد سانسور و فیلترینگ عبور کند، به سادگی چاپ و تکثیر شود، از جامعه بگیرد و به جامعه بدهد و یورش در تولید و توزیع، خوانندگانش و جامعه اش باشد. در کنار بی شمار ابتکار مردمی دیگر، تحریریه ای نامتمرکز شکل گرفت که قصد کرد آنچه در جامعه و برای جامعه آموخته است را برای همراهی با مبارزه ی جامعه علیه کودتای ضد مردم به کارگیرد. هدف نخستین، غلبه بر سانسوری بود که مردم را از حق دانستن محروم می کرد. سانسوری که تیغه ی دم سرکوب بود تا جامعه را قیچی کند. خیابان

ادامه در صفحه ۲



اینگونه به جوانان شلیک می کنند
تصاویر فوق برگرفته از ویدیویی است که در اینترنت منتشر شده است و به وضوح شلیک گلوله مستقیم به سمت معترضان را تصویر کرده است. این درحالیکه که فرماندهان کشتار به کارگیری اسلحه گرم را توسط گاردهای کشتار انکار می کنند.

این قاتلین مردم و کسانی که دستور این کشتار را صادر کرده اند بایست در دادگاه مردم محاکمه شوند.

صحنه ها را با پیروزی از ماهواره نگاه می کنند و باز غرقه سوال می شوی
کجای تهران؟ کدام محله؟ جمعیت زیاد؟ واقعا شلوغ؟
چقدر کشتن؟ لباس شخصی چیه؟ مرگ بر خامنه ای هم میگن؟ راسته زن ها بیشترند؟ واقعا از موسوی گذشتن؟
گاز اشک آور چه جویره؟ کی بانک ها رو آتیش زد؟ بودی ندا رو کشتن؟ باتوم درد داره؟
همه را تند تند باید جواب بدی گاهی نیاز است بایستی و توضیح بدی. همه اعتراف می کنند که دوست داشتند آن جا باشند. تعریف های ما را سندی در برابر کسانی ارائه می دهند که این موج را دروغ می پندارند. از مرگ بر دیکتاتورهای پشت بام که می گویی همه به وجد می آیند. بی اعتمادی به رسانه ها و اعتماد به ناظرین عینی یکی از ویژگی های اطلاع رسانی این روزهاست. شعارها را بارها از رادیوها و شبکه های ماهواره ای شنیده اند و یا در گزارش ها خوانده اند اما انگار از زبان تو که می شنوند باور می کنند حقیقت دارد. حالا اگر این وسط از یکی از شیرین کاری های خودت را راست یا دروغ هم بگویی به جای این که بگن این کارا چیه تشویقت می کنند. جزئیات خاطرات چیزهایی که دیده ای که هیچ جا نخوانده اند برایشان جذاب تر است چقدر از فداکاری ایی که دیده ای به وجد می آیند و باور می کنی چقدر فداکارند. خلاصه بدون این که خودت بدانی قهرمان شده ای. تحلیل های تو را بر سازگارا و صادق صبا ترجیح می دهند باید حتما نظرت را بدهی که فردا چی میشه؟ شلوغ میشه؟ مردم میان؟ و وقتی با اطمینان می گی «شک نکنید» نفس راحتی می کشند.
ما هم آمده بودم ببینم اینجا چه خبره. دلمان قرص شد که همه جا حال و هوای خیابان می دهد گرچه مدتی به پشت سنگر باز گردانده شدند ولی آرزوی برگشتن به خیابان را دارند. روزی که بر می گشتم به جز خداحافظی کسی چیزی نمی گفت به جز مادرم که گفت « مواظب خودت باش»!!!!

اخبار کوتاه

اعدام ریگی بار دیگر به تعویق افتاده و تاریخ آن مشخص نشده است

اجرای حکم اعدام برادر رهبر گروه جندالله بار دیگر به تعویق افتاده است.

روز سه شنبه، ۲۱ ژوئیه (۳۰ تیر)، خبرگزاری فارس به نقل از ابراهیم حمیدی، رئیس کل دادگستری استان سیستان و بلوچستان گزارش کرد که حکم اعدام عبدالحمید ریگی، برادر عبدالمالک ریگی، که اجرای آن تا این هفته به تعویق افتاده بود فعلا اجرا نمی شود.

آقای حمیدی گفته است که دلیل عدم اجرای این حکم، ایام عید مبعث است اما افزوده که «در واقع هنوز تاریخ دقیقی برای اجرای حکم وی تعیین نشده است.»

وی وعده داده است که اگر در این مورد تصمیمی قطعی گرفته شود، حتما در مورد آن اطلاع رسانی خواهد شد.

سه شنبه هفته پیش، سیزده نفر به جرم دست داشتن در عملیات گروه جندالله در محوطه زندان در زاهدان اعدام شدند اما حکم اعدام عبدالحمید ریگی، که از پیش اجرای آن در همین روز اعلام شده بود، به اجرا در نیامد.

در آن زمان، رئیس دادگستری استان سیستان و بلوچستان علت تعویق در اجرای این حکم را درخواست یک نهاد اطلاعاتی به منظور داشتن فرصت بیشتر برای بازجویی از آقای ریگی اعلام کرد و گفت که این حکم، در این هفته به اجرا گذاشته می شود.

عبدالمالک ریگی هدف جندالله را دفاع از حقوق اقلیت بلوچ اعلام کرده است

خبرگزاری فارس از قول آقای حمیدی گفته است که دو نفر دیگر از اعضای گروه جندالله هم پیش از این به اعدام محکوم شده اند و ممکن است احکام آنان نیز همزمان با عبدالحمید ریگی اجرا شود.

وی افزود که پرونده چند تن دیگر از اعضای جندالله هم که قبلا دستگیر شده بودند در مرحله رسیدگی قرار دارد و هنوز رای نهایی برای آنان صادر نشده و که ممکن است این افراد محکوم شوند یا نشوند.

نحوه بازجویی، محاکمه و محکومیت افرادی که مقامات قضایی و امنیتی ایران آنان را به دست داشتن در عملیات خشونت آمیز جندالله متهم کرده اند باعث ابراز نگرانی سازمان ها و نهادهای مدافع حقوق بشر در مورد رعایت فرآیندهای قابل قبول دادرسی در مورد آنان شده است.

جانباخته ای دیگر

محمد کامرانی، جوان ۱۸ ساله ای که در اعتراضات روز ۱۸ تیر سال ۱۳۸۸ بازداشت شده بود، روز ۲۵ تیر در اثر جراحات وارده، که معلوم نیست در جریان درگیری ها و یا در زندان ایجاد شده، از دنیا رفت.محمد کامرانی در اثر جراحات وارده از زندان اوین به بیمارستان لقمان تهران منتقل شده بود

اخباری از زندان های اصفهان

در زندان مرکزی اصفهان، تعداد زیادی از مردم اصفهان و بخصوص جوانان در سلولهای انفرادی آن تحت شکنجه های جسمی و روحی قرار دارند.

در حال حاضر سلولهای انفرادی بند الف–مملو از دستگیریهای اخیر می باشد، دستگیریهای گسترده در سطح استان و بخصوص شهر اصفهان همچنان ادامه دارد، مامورین وزارت اطلاعات به منازل مردم یورش می برند و اقدام به دستگیری مردم می کنند. در بین دستگیرشدگان کودکان با سنین ۱۵ تا ۱۷ ساله وجود دارد و یکی از نوجوانان ۱۷ ساله در اثر شکنجهی بازجویان وزارت اطلاعات فک او شکسته شده است. تعدادی از جوانان دستگیر شده به بازداشتگاههای اطلاعات سپاه پاسداران منتقل شده اند و تحت شکنجه های وحشیانه بسر می برند. از وضعیت تعدادی از جوانان خبری در دست نیست و ناپدید هستند این درحالی است که بستگان و دوستان آنها شاهد دستگیری آنها در اعتراضات خیابانی بودند. جان آنها در معرض خطر جدی قرار دارد.

خانواده های دستگیرشدگان توسط بازجویان وزارت اطلاعات در اصفهان تحت فشارهای زیادی قرار دارند که نام فرزندان دستگیر شده و شرایط و شکنجه هایی که علیه آنها اعمال می شود را نباید به بیرون درز بدهند در غیر اینصورت خود آنها بازداشت و عزیزان در بندشان متحمل عواقب آن خواهند شد. یک جو وحشت آوری در بین خانواده های دستگیرشدگان ایجاد کرده اند. همچنین جوانانی که با یورش مامورین وزارت اطلاعات به منازل آنها دستگیر می شوند در مقابل چشمان عزیزانشان مورد ضرب و شتم وحشیانه قرار می گیرند.

فعالین حقوق بشر ود مکراسی در ایران، نسبت به جان بازداشت شدگان اعتراضات اخیر در بند وزارت اطلاعات زندان اصفهان شدیدا ابراز نگرانی می کند. از دبیر کل و کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل خواستار اقدامات فوری برای نجات جان زندانیان سیاسی در ایران است.

ادامه از صفحه يك

از همان شماره نخست کوشید اخبار، عکس ها و گزارش ها از جنبشی را منتشر کند که علیه کودتا به خیابان آمد. اما خیابان از همان ابتدا خیرنامه نماند. تلاش شد تا با در دسترس قرار دادن مقالات، یادداشت ها، تحلیل ها و بیانیه های افراد و گروه های مختلف، رسانه ای همپای غنا و تنوع خیزش جامعه بایستد. از همان شماره نخست واکنش جامعه شگفتی آور بود. کوتاهتر از زمانی که فریاد ما در البرز پژواک می یابد، نسخه پی دی اف روزنامه در ایمیل ها و نسخه چاپی روزنامه دست به دست منتشر شد. تیرت بسیاری از سایت های ایرانی و خارجی این شد: نخستین روزنامه کاملا آزاد ایران منتشر شد.

در بسیاری از مناطق و شهرهایی که ما هیچ امکانی برای انتشار آن تدارک ندیده بودیم روزنامه خیابان منتشر شد. در تهران، در شهرستان ها و در پایتخت های جهان. نیروی محدود ما حتی توان مدیریت سیل تقاضاهای اشتراک ایمیلی و نامه ها و مطالب رسیده را نداشت. ما با کمترین امکانات و بدون هیچ تکیه ای بر جناحی از قدرت یا منبعی مالی کار خود را آغاز کردیم و تاکنون ادامه داده ایم. با تحریریه ای نامتمرکز و محدود که تنها منبعش تجربه و دانش محدود رسانه ای خود بود که در دل جامعه آموخته بود، و نیز نیروی معنوی نامحدودی که از شجاعت و ایثار شهروندان و جوانانی می گرفت که در قلب تاریکی برای فتح سرنوشتشان به میدان آمدند. اما خیابان رسانه مردم نمی شد اگر یاران ناشناخته ما آن را رسانه خود و رسانه مبارزه شان برای آزادی نمی دانستند و با انواع ابتکارات خود خیابان را یاری نمی دادند. چه بسیار نویسندگانی که همکاری خود را با خیابان آغاز کردند، چه بسیار شهروندانی که در توزیع آن سهمی بزرگ بر دوش گرفتند، چه بسیار وبلاگ نویسانی که آن را به دیگران معرفی کردند.

خیابان کوشیده است رسانه ای باشد برای مردمی که در خیابان ها برای تعیین سرنوشت خود به میدان آمده اند. نه رسانه ای برای کسانی که در پارلمان های قدرت و کابینه های ثروت در پی معامله گری با سکه سیاست اند. ما برای کمک به شکستن سد سانسور فعالیت خود را آغاز کردیم. اما بسیار زود دریافتیم که جامعه عطشناک روزنامه ای کاملا آزاد است. روزنامه ای که صداهای محذوف شده را منعکس کند، روزنامه ای که از آزادی بی حصر و استثناء بیان دفاع کند. روزنامه ای که هر روز با خبرها و نظرهای دیگری منتشر شود. تحریریه روزنامه خیابان اگر چه از زویاه ای اندک شمار است اما از منظری فراتر بی شمار سرانگشت جستجوگر پی جوی قلمی یا کلیده‌های صفحه کلیدی برای نوشتن بر دیواره های سفید این خیابان اند.

بسیاری از ما پرسیده اند که کیستیم و چیستیم. من می گوشم در حدی که امکان پذیر است برخی توضیحات را درباره ی خیابان بنویسم. خیابان یک رسانه مستقل است. ارگان هیچ حزب و سازمانی نیست. گرچه ما به ضرورت آزادی احزاب و ضرورت انتشار آزادانه ارگان های انتشاراتی احزاب و سازمان های سیاسی معتقدیم، اما از روز نخست انتشار خیابان را به عنوان پروژه ای رسانه ای آغاز کرده ایم. خیابان از نهادهای قدرت نیز مستقل است. خط مشی عمومی اش تنها در مشاوره و همفکری اعضای تحریریه آن تعیین می شود و سردبیر نقش هماهنگ کننده و تنظیم کننده ی نهایی را ایفا می کند. یک تحریریه نامتمرکز

نزدیک بینی و دوربینی اصلاح طلبان

الف. ش

با تداوم مبارزات مردم برعلیه دیکتاتوری نظامی خامنه ای و دولت انتصابی او ، برخی از مفسرین ، برای کشف ماهیت و انگیزه های اعتراضی مردم ، با سفری طول و دراز به گذشته ، ماهیت اعتراضات را چهره ی راستین و بازآمده ی انقلاب اسلامی می دانند ! تفاسیر اولیه ، از کوتاه نگری مزمن در رنج بود و انگیزه ها را به اعتراض به تقلب انتخاباتی مرتبط می ساخت. اما وقتی مبارزات شکل مستمری یافت و دامنه ی اعتراضات به تمامی اقشار جامعه بسط یافت ، تحلیل گران راست گرا فکورانه عینک پروفوسوری خود را برچشم زدند و سوار ماشین زمان شده و به سی سال گذشته بازگشتند. این دفعه ، مبارزه ی مردمی با جمهوری اسلامی به پتانسیل های سرکوب شده ی انقلاب سلامی مربوط می شد. تمامی این نزدیک بینی و دوربینی مضحک به اصلاح تحلیل گران سیاسی ، یک دلیل مشخص دارد : مبارزه ی اکثریت مردم با کلیت جمهوری اسلامی است و در اصل مبارزه ای است برای سرنگونی. این چیزی است که تحلیل گران کوتاه فکر نمی بینند و نمی خواهند ببینند. مردم برآستی وجود انقلاب اسلامی را سند افتخار خود نمی بینند. اگر آنرا بازگشتی قهقرایی نهندارند بی شک هیچ چیز متری در وقوع آن نمی بینند. از نظر آنها هیچ انحطاط و انحرافی از موازین جمهوری اسلامی نخستین صورت نگرفته است. دست جمهوری اسلامی از آغاز به خون آلوده بود. این ایده



علیه کودتا می گشاییم.

و یک توضیح پایانی: روزنامه خیابان به عنوان پروژه ای موقت و معطوف به شکستن سد سانسور کودتاچیان آغاز به کار کرد. اما احساس کردیم که روزنامه ای مستقل و کاملا آزاد (بدون وابستگی به نهادهای قدرت یا سازمان های سیاسی و نیز آزاد از سانسورهای سیاسی و اقتصادی) یک نیاز فوری جامعه است. در این یکماه که ما هر روز به جز جمعه ها خیابان را منتشر کردیم فرصتی و امکانی برای بازاندیشی و توسعه ظرفیت های روزنامه نداشتیم. اما برای تثبیت خیابان به عنوان روزنامه احتیاج به گسترش ظرفیت ها و توانمندی های روزنامه داریم. گسترش امکان کپی روزنامه در شهرهای مختلف، تقویت تحریریه و سامان دادن به محتوای روزنامه نیاز به همیاری کسانی دارد که خود را در اهداف روزنامه خیابان شریک می دانند. ما به صورت موقت نوبت انتشار خیابان را سه شماره در هفته می کنیم تا بتوانیم کمی از فشار کار روزانه بکاهیم و امکانات تثبیت و تداوم انتشار خیابان را فراهم بیاوریم. اکنون که انقلاب جاری ایران سد حققان و رعب را شکسته و با گام های استوار به سوی قلمروی آزادی و ایجاد نظامی متناسب با شأن انسانی شهروندانش و برپایی حاکمیت مردم به پیش می رود، جامعه به تمام ظرفیت هایش نیاز دارد.

باور کن/ کوچه ما تنگ نیست/ شادمانه باش/ و «خیابان» ما/ از منظر تمامی آزادیها می گذرد



از دست نداده اند. نفرت و خشم آنها از جمهوری اسلامی و چماق دارانش کاملا قابل درک است. آنها جمهوری اسلامی را نمی خواهند چرا باید جز این انگیزه ی آشکار و

عریان ، در پی انگیزه های پنهان و خیالی باشیم. نسبت دادن ادبیات جناح تصفیه شده ی جمهوری اسلامی به افکار و عقاید مردم ، عمدتا هدفی ایدئولوژیک دارد. این در نهایت به نفع اصلاح طلبان است که در مذاکره ی آتی با خامنه ای و دولت کودتا ، مرد را به عنوان برگ برنده در آستین خود داشته باشند. به محض ظهور اولین نشانه های یک مصالحه ، آنها براحتی پشت مردم را خالی می کنند و به قول رفسنجانی از خانواده های کشته شدگان و زندانیان سیاسی دلجویی می کنند! شاید ماشین سرکوب دوباره به شکنجه ی عده ای روشنفکر و دانشجو و فعال کارگری قناعت کند. این دلجویی احتمالا به تحویل دادن جسد جانباختگان به خانواده هایشان کاهش می یابد. شاید هم باعث شود در سالهای بعد ، احمدی نژاد و خامنه ای مجلس را به اصلاح طلبان و طیف رفسنجانی تعارف کند. در این صورت اگر مبارزات مردمی همچنان به ابتکار عمل اصلاح طلبان وابسته بماند ، از این مبارزات و این هزینه ها، جز خاطرات تلخی برجای نخواهد ماند.

که اعضای تشکیل دهنده آن افرادی مستقل و با نظرگاه های خاص خود هستند کار اصلی تولید محتوای روزنامه را به پیش می برند. تمام اعضای تحریریه زاده ی سالهای انقلاب ۵۷ و پس از آن هستند. تمام اعضای تحریریه سابقه فعالیت رسانه ای در رسانه های موجود را دارند اما هیچ رسانه رسمی را رسانه ای متعلق به خود ندانسته اند. به جز اعضای تحریریه، طیفی از نویسندگان و تحلیلگران به عنوان همکار با خیابان همراهی می کنند و ما از گسترده شدن این طیف استقبال می کنیم. خط مشی عمومی روزنامه انعکاس صداهایی است که در رسانه های رسمی و بزرگ حذف می شوند و امکان طرح نمی یابند. کارگران، زنان، دانشجویان، نویسندگان مستقل، و دیگر گروه های تحت ستم و سرکوب جایگاهی محوری در پوشش رسانه ای ما دارند. ما روزنامه درج وقایع اتفاقیه برای فرادستان و سیاست ورزان حرفه ای نیستیم. ما روزنامه ی درج وقایع اتفاقیه برای جریانات زیرین اجتماعیم. ما تلاش می کنیم بیانیه ها و مواضع تشکل ها و جریاناتی که در داخل ایران فعالیت می کنند اما سانسور می شوند را درج کنیم. ما به دلیل محدودیت صفحات خود قادر به درج مواضع و بیانیه های سازمان ها و تشکلات در تبعید نیستیم. اما از دریافت نوشته های تحلیلگران و نویسندگان در تبعید به صورت منفرد استقبال می کنیم و بسته به محدودیت های صفحات روزنامه، اینگونه مقالات را درج می کنیم. به زودی بخشی ثابت را برای درج اخبار و گزارش درباره ی اقدامات جامعه ایرانیان خارج از کشور در همبستگی

بیشتر نتیجه ی تضادهای ذهنی خود موسوی است و هیچ مورخی هرگز چنین ایده ای نپرورانده که جمهوری اسلامی ، آن جمهوری اسلامی راستین سی سال پیش نیست!!!اگرچه در ادبیات موسوی ، بوی امامی های خط راستین ، مستضعف پسند و حق طلب می آید ، اگرچه در دکترین رفسنجانی ، به نفع دو جناح حکومت است که به مواضع پیشین خود عقب نشینی کنند، اما مانند پیش بارها اعلام کرده ایم که این انگیزه ها ، هیچ ارتباطی به انگیزه های اصلی مبارزه و مخالفت مردمی ندارد.

بگذارید این تحلیل گران خوش نشین را رها کنیم و این سؤال را از خودمان بپرسیم . سؤالی که در واقع به خاطر هزینه های هر مبارزه ای، بسیار جدی است . انگیزه ی مردم از این اعتراضات با این شهامت مثال زدنی ، چیست؟ آیا در نهایت این مبارزه به نفع خود آنها تمام می شود؟ اولین ایراد اصلی به این تحلیل گران این است که نگاه آنها به رسانه های مسلط است . رسانه هایی که تلاش می کنند به رنگ سبز مردم ، هویت سیاسی مشخص و متمایزی بدهند و سپس انگیزه ی جناح اصلاح طلب را به انگیزه ی خود مردم نسبت دهند. اما واقعیت چیز دیگری است. جوانانی که در خیابان ها ، جلوی گلوله می ایستند ، نسبت به مبارزات انقلابی سال ۵۷ نوستالوژی ندارند ، حتی هیچ خاطره ای هم از آن ندارند. اگر کسی به دنبال سابقه این مبارزات است باید به فعالیت های جنبش های اجتماعی رجوع کند. باید به خیزش جنبش های دانشجویی ، زنان و کارگری نگاه کند و به این اصل که مردم در این چند سال هیچگاه هیچ فرصتی را برای ابراز مخالفت خود

ابتکار یکی از یاران ناشناخته در انتشار خیابان در اروپا

اعتراضات، ظهور روزنامه های زیرزمینی اینترنتی را برانگیخته است

حمید تهرانی

روزنامه های نوظهور اینترنتی در ایران شاهدی بر اراده ی شهروندان ایرانی و نیروهای مخالف برای تداوم ارتباطات در عین سانسور، سرکوب و فیلترینگ شدید جمهوری اسلامی است. با خواندن روزنامه های اینترنتی متوجه می شویم که جنبش اعتراضی ایرانیان به همان اندازه متنوع است که جامعه ایران و فضای وبلاگی آن.

در دو ماه اخیر نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی چنگال خود را بر رسانه ها فشرده تر ساختند، پس از اینکه ایران توسط اعتراضات گسترده علیه نتایج انتخابات ریاست جمهوری که رئیس جمهور کنونی احمدی نژاد را برنده اعلام کرد به لرزه درآمد. دهها روزنامه نگار و وبلاگ نویس زندانی شدند، وبسایت های حامی اصلاح طلبان فیلتر شدند و محدود روزنامه های اصلاح طلبان که هنوز توقیف نشده اند، همچون اعتماد ملی، تحت نظارت شدیدی قرار دارند. تحت چنین شرایط دشواری برای رسانه ها ما شاهد پدیده نوبنی درون ایران هستیم. یعنی ظهور روزنامه های اینترنتی زیرزمینی.

در اواخر ماه ژوئن، حداقل دو روزنامه از این دست آغاز به کار کردند. خیابان و کلام سبز که واژه سبز در آن ارجاعی به رنگ کارزار تبلیغاتی میرحسین موسوی بود. تا این زمان خیابان ۱۳ شماره و کلام سبز ۱۰ شماره منتشر کرده اند. خیابان تنها از طریق ایمیل و نیز نسخه کاغذی در دسترس است و وبسایت یا وبلاگی ندارد. کلام سبز نیز از ایمیل بهره می گیرد اما دارای وبسایت نیز است. هر دو روزنامه در فرمت پی دی اف توزیع می شوند.



خیابان

برخی از سر تیتراهای خیابان چنین هستند: «در سکوت زندان اوین چه می گذرد»، «درحالیکه خون از دستان حکومت می چکد، موسوی تنها نامه می نویسد»، «کودتای محملی؟»، «هنر شهری نقد رادیکال نظم موجود»، «اعتراف گیری را متوقف کنید»، «برای مقابله با کودتا مردم آمدند، اما موسوی نیامد»، «نبرد در خیابان ها آغاز شد»، «کمپین دفاع از معترضین بازداشت شده آغاز شد».

کلام سبز

سرتیتر ها در کلام سبز از این جمله اند: «موسوی به خانواده شهدا تسلیت می گوید»، «ندا محبوب ترین واژه امروز در جهان است»، «کروبی: سرکوبگران مردم در روسیه آموزش دیده اند»، «امسال فاجعه ای بزرگتر از ۱۸ تیر خلق شده»، «خاتمی: این کودتای مخملین علیه مردم است»



گرایش های سیاسی

نقطه مشترک میان این دو روزنامه آن است که موضع هر دوی آنها علیه رئیس جمهور کنونی و تصمیم رهنبری ایران آیت الله خامنه ای در تأیید پیروزی احمدی نژاد است.

درحالیکه کلام سبز به صورت گسترده نظرگاه ها و گفته

های رهبران و احزاب اصلاح طلب را منعکس می کند، خیابان موسوی را به دلیل نمرش بیش از حد در مقابله با مقامات مورد انتقاد قرار می دهد و خواستار اقدامات بیشتر است. کلام سبز به عنوان ارگان اصلاح طلبان، مشروعیت جمهوری اسلامی را به پرسش نمی گیرد، درحالیکه خیابان رویکردی متفاوت را اخذ می کند.

خیابان را می توان یک روزنامه چپگرای رادیکال توصیف کرد که حتی موسوی را به دلیل سستی اش مورد انتقاد قرار می دهد. در مقاله ای با عنوان «موسوی و نخبگانش» یکی از نویسندگان روزنامه امیر ک. می نویسد که اقدامات موسوی بی میلی موسوی در ایثار منافع طبقاتی اش را نشان می دهد و اینکه در حالیکه بیانیه ۹ ماده ای او می گوید که احمدی نژاد یک رئیس جمهور مشروع نیست اما شیوه هایی را برای شکست دادن کودتا پیشنهاد نمی کند و خواستار محاکمه کسانی که مردم را به قتل رسانند نیست.

خیابان اشعاری از سعید سلطانیپور را منتشر می کند، یک شاعر شناخته شده ی مارکسیست که در اوایل دهه ۱۹۸۰ اعدام شد، زمانی که خمینی، رهبر معنوی اصلاح طلبان ایرانی محافظه کاران، در رأس جمهوری اسلامی قرار داشت. دیدگاه های اتحادیه های کارگری و دانشجویان چپگرا نیز در خیابان منتشر می شوند.

کلام سبز در نخستین شماره خود جمله ای از رهبر ایران در سی سال پیش را نقل می کند که در آن او این خصلت شاه را مورد انتقاد قرار می دهد که منافع خود را تعقیب می کرد و نه منافع مردم را. کلام سبز می گوید که اگر امروز کسی همان مسیر را دنبال کند، می تواند انتظار محکومیت مشابهی را داشته باشد.



تصاویر رساتر از واژگان

خیابان تصاویر بسیاری از معترضان را منتشر می کند، از جمله عکس هایی که نشان می دهند نیروهای امنیتی در حال سرکوب مردم هستند و یا معترضینی که در حال پرتاب سنگ هستند. این روزنامه تقریباً هیچ عکسی از رهبران اصلاح طلب منتشر نمی کند. اما از طرف دیگر کلام سبز به ندرت عکس های جنبش اعتراضی را منتشر می کند و معمولاً عکسی از یک رهبر اصلاح طلب را در صفحه نخست خود منتشر می کند.

خیابان همچنین در تضاد با کلام سبز کاریکاتورهایی را منتشر می کند که علی خامنه ای را هدف قرار داده اند و در صفحه نخست شماره ۱۳ آن یک گرافیتی منتشر کرده است از یک میمون که از مراحل مختلف تکامل گذر کرده و به یک انسان و نهایتاً انسانی با تفنگ تبدیل می شود.

با خواندن این روزنامه های زیرزمینی اینترنتی می توان درکی از بحران عمیق در ایران را و وضعیت رسانه های آن را به دست آورد. خیابان و کلام سبز بر رشته های واگرایی درون جنبش اعتراضی پرتو می افکنند و نیز شیوه ای که از طریق آن یک بخش جامعه مطالبات و شعارهای خود را رادیکالیزه می کند.

زیتون، یک وبلاگ نویس ساکن ایران، موقعیتی مشابهی را در وبلاگ خود توصیف می کند. در تظاهرات سه شنبه او شعارهای «مرگ بر خامنه ای»، «مرگ بر دیکتاتور» و «الله اکبر» بسیاری شنیده است اما تنها دفعات معدودی نام موسوی را شنیده است.

خیابان و کلام سبز روزنامه های مبارزی هستند که علیه تأثیر نیرومند روزنامه ها، تلویزیون، رادیو و وبسایت های دولتی مبارزه می کنند. چنین می نماید که میان ماشین تبلیغاتی عظیم دولت که کشور را همچون یک بهشت تصویر می کند، و روزنامه های زیرزمینی سبک fight club، رسانه های مستقل جایگاه خود را از دست داده است. با اینحال روزنامه نگاران مستقل جایگاهی یافته اند: سلول های زندان.

ترجمه: تحریریه خیابان

منبع: اصل مقاله فوق به زبان انگلیسی در این آدرس منتشر شده است:

<http://globalvoicesonline.org/2009/07/16/iran-protests-prompt-emergence-of-underground-internet-newspapers/>

پرواز ایمن یک حق است

برای بالا بردن استانداردهای پروازی در کشور به یک کمپین وسیع نیاز است



ادامه از صفحه یک

بسیجی ها تلاقی نکنند.

احمد نزدیک به شصت سال دارد مانند همه نگران است « از این پس هیچ چیز مانند گذشته نخواهد بود. ایرانیان تاکنون بسیار خود خواه بودند، ولی پس از این انتخابات بهم نزدیک شده اند و همبستگی بیشتری احساس می کنند، مشکلات میان مردم تقسیم شده است، اگر کسی بتواند این جریان را سازماندهی کند، ملا ها سقوط می کنند». میرحسین موسوی، کاندیدای بد شانس، کوشش می کند پس از این بحران یک تشکیلات تازه سیاسی بر پا کند.

صبا می گوید « ما دیگر اشتباه نخواهیم کرد که به یک نفر چشم بسته اعتماد کنیم. کاری که والدین ما در سال ۱۹۷۹، در باره خمینی انجام دادند». مرشاد می گوید « همه چیز به آن بستگی دارد که، موسوی چه اندازه با آیت الله ها فاصله بگیرد».

جمهوری اسلامی اعتبارش را در نزد همگان از دست داده است. هنگام انتخابات مبارزه ی قدرت، جاه طلبی های شخصی و انتقامجویی اعضای شورا، که پس از مرگ خمینی در سال ۱۹۸۹ دنبال می شد، در یک روز به انفجاری بزرگ تبدیل شد «.

احمد، سخنانش را بی پرده می گوید «رفسنجانی برای موسوی یک منبع مالی بیشتر نیست. این شخص به چیزی جز سود خود و خانواده اش فکر نمی کند. یک پسرش در رأس شرکت نفت، و پسر دیگرش مدیر عامل متروی تهران است. او از این امتیازات نمی تواند به سادگی چشم ببوشد».

ظاهراً در تهران نظم برقرار شده است، چهار راه های بزرگ و نقاط استراتژیکی شهر، در کنترل پلیس و بسیج است. نیرو های انتظامی کنترل خیابان ها را در اختیار دارند. سردمداران جمهوری اسلامی، خارجی ها را سر جایشان نشاندند، سفارت بریتانیا بسته شده است، برای اینکه فرانسوی ها هم رعایت کنند، یک گروهان ۲۳ ساله فرانسوی از آغاز ماه ژوئیه در زندان اوین به سر می برد. فیروزه آرام می شود: « بدترین چیزی که بتواند بر سرمان بیاید، فراموشی است».

۱۹ ژوئن ۲۰۰۹
تارنمای فرهنگ ایران
www.farhangiran.com

« پیش بینی شده که در ماه سپتامبر به دانشگاهی در میشیگان برود» روسری اش مرتباً به روی شانه هایش می افتد: « می ترسم بلایی سر کشور بیاید، ولی فکر می کنم برای من خوب است، نمی توانم اینجا بمانم». از انتخابات ۱۲ ژوئن تاکنون، مانند این ها زیاد شده اند، می گوید پناهنده شدن به خارج ریسک این را دارد که نتواند به کشورش باز گردد.

صلاح ۲۸ سال دارد، او همه پس اندازش را در یک مغازه فرش فروشی سرمایه گذاری کرده است. کمبود گردشگران و عدم صادرات، باعث کساد کاسی او شده است « مشکل این نیست که حق ندارند با شورت کوتاه در خیابان قدم بزنند، یا بطور آزادانه روی اینترنت گردش کنند، تنها خواست این است که مسئولین چاره ای بیاندیشند، تا ما بتوانیم برای زندگی آینده مان برنامه ریزی کنیم. این ها همه چیز را به ما تحمیل می کنند، چه باید بکنیم، چه باید نکنیم! بیش از هر چیز در حال خفه شدن هستیم! اگر من مغازه ام را ببندم چه باید بکنم؟ مواد مخدر بفروشم؟»

ظاهر ۱۹ سال دارد هنوز به آن درجه از فهم سیاسی نرسیده است، او دوست دارد با « دوست دخترش» دست در دست، در خیابان ها آزادانه قدم بزند، بی آنکه هراسی



از سوی گشت ارشاد داشته باشد. « دوست دخترم یكروز در دبیرستان برای پوشیدن جوراب سفید درد سر پیدا کرد « رژیم سرکوبگر است، و ظاهر شادی های ظاهری را هم نمی پسندد.

امین بهترین دوستش تحمل او را ندارد. ترامادول مصرف می کند، یک داروی مسکن قوی که فروش آن آزاد است. چهار تا چهار تا، کپسول های ۴۰۰ میلی گرمی را می بلعد، که خطرناک است.

شب است در میدان تجریش شمال شهر، بسیجی ها پست بازرسی بر پا کرده اند، اتمبیل ها به آرامی می گذرند، و سرنشینان روی خود را بر می گردانند که چشمشان با

خاطرات وکیل آلمانی از تظاهرات و حبس در اوین

رادیو آلمان: وکیل آلمانی که خاطرات خود را از تظاهرات مردم، سرکوب نیروهای ویژه و بی‌خوابی و فشار در سلول انفرادی اوین منتشر کرده، «آندراس موزر» نام دارد. برپایه‌ی گزارش اشپیگل آنلاین، موزر، که در عین حال از سیاستمداران حزب سوسیال دموکرات نیز هست، در سال‌های گذشته به دلیل علاقه‌ی شخصی، به بیشتر مناطق بحرانی جهان سفر کرده است.

آندراس موزر، مدتی پیش به صورت تصادفی در قطار با محمد مصطفائی، وکیل ایرانی که برای گذراندن تعطیلات به آلمان آمده بود آشنا شد. وی که قبلا نیز یکبار به ایران سفر کرده بود، پس از انتخابات ریاست‌جمهوری و نخستین تظاهرات اعتراضی عظیم مردم علاقمند شد که به ایران برود و شاهد عینی ماجراهائی باشد که از شبکه‌های تلویزیونی می‌دید. موزر روز ۲۲ ژوئن (اول تیر) به تهران پرواز کرد. دوستانش قول دادند که اگر ظرف ۴۸ ساعت خبری از او نشنیدند، موضوع را با سفارت آلمان در

عباس سماکار

مادران میدان

کلامی از آتش

و طلای مذاب خونی که لبانت را خیس می کند

بازتاب زلال اشکی ست

که بی شتاب فرود می آید

تا دلاوری ها و به خون خفتنت را

در پیشگاه مردم جهان شهادت دهد

این کیست که مدام

ترا به نام صدا می زند

توفانی ترین کلام

آن کلام جادویی ست

زبانی ست ترجمان همه زبان ها

کلام کشور دوستی ست

که طعم گس پیروزی را

به شور تلخی خون خیابان آغشته می کند

ایستاده در باد

با چشم اندازی از خورشیدوش افق

با چشم سوزان شگفتی ها

در موج سرخ خیابان

از میهنت کشور تازه ای بساز

و لبخندها و شکوفه ها را

#

در موج سرخ خیابان

از میهنت کشور تازه ای بساز

و لبخندها و شکوفه ها را

بر پرچمش نقش بزن

ایستاده بر منظر افق

با پنجه ای در افکنده در موی باد

ترانه های انقلاب را

مدام بخوان

باران درنگ کرده است

تا بر اشک مادران تو بنگرد

تهران در میان بگذارند.

وکیل آلمانی، در فرودگاه بین‌المللی تهران موفق به دریافت سه هفته ویزای توریستی شد. او خبرها را دنبال می‌کرد و شاهد تبی بود که زیر پوست شهر جریان داشت. روز سوم تیر، موزر هتل خود را در خیابان سعدی به قصد گردش در شهر ترک کرد و از قضا به میدان بهارستان رسید که محل تظاهرات گروهی از مردم و حمله‌ی پلیس بود. وکیل آلمانی، در آنجا مورد هجوم نیروهای ویژه قرار گرفت و پس از دریافت ضربات متعدد باتوم، توانست فرار کند و خود را به هتل برساند. موزر، هنگامی که نیروهای ویژه او را زیر ضربه باتوم گرفته بودند، دائما به انگلیسی فریاد می‌زد که توریست است. اما ماموران اعتنائی نمی‌کردند.

وکیل آلمانی در خاطرات خود می‌نویسد: «هنگامی که من در قطار با محمد مصطفائی وکیل ایرانی آشنا شدم، او از من خواست که هروقت به تهران سفر کردم، به او تلفن بزنم. یک روز بعد از کتک خوردن در بهارستان، به او تلفن زدم و برای شب با او قرار گذاشتم. مصطفائی با اتومبیل مرسدس خود که همسر و دختر ۶ ساله اش روی صندلی عقب آن نشسته بودند، به هتلی که من در آن بودم آمد تا برای شام به جایی برویم. اما چند لحظه بعد، دو خودروی صحرانی راه را بر ما بستند، مردانی از آن پیاده شدند، ما

را از اتومبیل مصطفائی بیرون کشیدند، مرا به یکی از ماشین‌ها بردند و بین مردی با سر و صورت خونین و مرد خشن دیگری با کت و شلوار تیره نشاندد. بعد، یکی از ماموران تلفن همراه مرا گرفت و کارت و باطری آن را بیرون کشید.

وکیل آلمانی در خاطرات خود شرح می‌دهد که چگونه بر او چشم‌بند زدند، او را به اوین بردند، چند مرحله در حالی که باید صورتش را به دیوار می‌چسباند از او بازجوئی کردند و او را برای یک هفته در سلولی حدود ۴ متر مربع انداختند که دو لامپ سقفی آن شبانه‌روز روشن بود.

وکیل آلمانی پس از شرح بازجوئی‌ها توضیح می‌دهد که بازجویان باور نمی‌کردند او با همکار ایرانی خود به صورت تصادفی آشنا شده، بلکه می‌خواستند او اعتراف کند که در توطئه‌ای دست داشته است. ساعت یک نیمه شب بیست و هشتم ژوئن، سرانجام مردی که خود را قاضی معرفی می‌کند، در سلول به سراغ وی می‌رود و از او می‌خواهد بنویسد که پدر و مادرش چه شغلی دارند، خواهرش در کجا زندگی می‌کند و به کدام کشورها سفر کرده است. پس از این بازجوئی‌ها، مترجم توضیح می‌دهد که قاضی معتقد است دلیلی برای بازداشت وی وجود نداشته و شاید آزاد شود.»

سیروس بینا

امید

به فرزندان برومند جنبش دانشگاه

تو خود که از تبار عشقی و شوری

چوب «قطار فقه» را

همواره در عبور «کلام بکر» شاعر محبوب

خورده ای

و تو خود کنون که ملاک مهربانی خاکی

با صمیمیت آن کس که سرود:

– «آب را گل نکنید»

چه سخنها داری

– چه سخنها دارم–:

«آب را گل نکنیم!

آب خود خود نیز به خون می نگرد

آب را گل نکنیم!

چشمه ی روشن خون را چه کنیم؟»

و تو می شکوفی

در باوری که در جبین زبان موج می زند

و فریاد می زنی:

«نفرین بر اعتدال کلامی

که نشکند، به موسم فریاد!»

و اعلام می کنی:

«پایان من

به قطع ریشه ی من نیست

و آغاز من،نبوده هیچ

در انعقاد تصادف تلود من.

من در الست خاک سرشتم

من در سرشت خاک عجینم.»

و با نگاه یقین به ساعتِ امروز

می شتابی تو، این چنین

به ساحت فردا ...

روز بعد، آندراس موزر باز به ساختمان دیگری منتقل می‌شود و مردی که حدود ۳۵ ساله به‌نظر می‌رسد، به او می‌گوید: «بخشید که اینقدر طول کشید تا ما کشف کنیم که همه چیز فقط یک سوءتفاهم بوده. همه‌ی اطلاعات شما پاک شده و در آینده مشکلی با ویزا نخواهید داشت. مردم ایران و آلمان مناسباتی تاریخی دارند. بالاخره همه ما آریائی هستیم!»

در آخرین شب بازداشت، مرد ۴۰ ساله‌ای را که ۲ متر قد او است و ریش و موی پریشی دارد، به سلول وکیل آلمانی می‌فرستند. این مرد می‌گوید که ۱۵ سال است در اینجا زندانی است و فردا قرار است آزاد شود. او از وکیل آلمانی می‌پرسد که آیا می‌تواند وقتی آزاد شد کاری برایش انجام بدهد؟ آندراس موزر از او می‌خواهد که نامش را به خاطر بسپارد و به سفارت آلمان در تهران اطلاع بدهد.

اما روز بعد، وکیل آلمانی نیز آزاد می‌شود. او در پایان می‌نویسد: «وقتی زندان را ترک کردم، با انبوه زنان و مردانی روبرو شدم که بعضی از آن‌ها خودشان را در یک پتو پیچیده بودند. هریک از آن‌ها نامی را بر زبان می‌آورد و می‌پرسید که آیا صاحب آن نام را دیده‌ام؟ آیا او را کشته‌اند؟ یا هنوز زنده است.»

سارا محمدی

حق نداشتیم در خیابان بدویم

اشک‌آور خوب است

مثل سوت مسابقه‌ی دو

می‌دوی

چشم‌ها می‌سوزد

بار اول می‌ترسی

– مثل باتوم و کابل –

بارهای بعد سیگار در می‌آوری

دود می‌کنی

همسایه‌ها از پنجره خبر می‌دهند: آمدند

باز می‌دوی

چه هوایی دارد دویدن

میان چنارهای ولی‌عصر

– از گشت ارشاد خبری نیست –

میان کتاب‌فروشی‌های انقلاب

– چقدر این جا کتاب ممنوعه پیدا کردیم –

می‌دویم

جای همه خالی

دوستان تبعیدی

برادرهای بزرگتر که برای یک اعلامیه

زندگی‌تان را دادید

یا در جبهه

یا پشت دیوارهای اوین

از ما جدا شدید

می‌دویم

جایتان سبز

مشعل المپ دست ماست

زنده‌باد دویدن

با چشم‌های اشک‌آلود

به سمت آزادی

۲۷ تیر ۸۸

منبع: سایت پاگرد